

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



نظری بر عرصه‌ی حیات انسان از منظر توحید افعالی

حادثه‌آفرینی جز خدا در زندگی انسان نیست (۲)

همان‌طور که گفته شد، دسته‌ی دوم از حوادث و موقعیت‌های زندگی ما به‌دست عوامل ذی‌شعور و مختار یعنی انسان‌های دیگر رخ می‌دهد. ابتدا با یک مثال زمینه‌ی بحث را روشن می‌کنیم.

یکی از خدمات نظام بانکی به مشتریان، حساب جاری است که بانک در قبال وجوهی که دارنده‌ی حساب به بانک می‌سپارد، دسته‌چکی به او می‌دهد که با آن می‌تواند از حساب خود برداشت یا به دیگران پرداخت کند. معمولاً سازمان‌های دولتی و بعضی از مؤسسه‌های خصوصی برای اینکه کنترل بیشتری روی پرداخت‌ها اعمال کنند، حساب‌های دوامضایی باز می‌کنند. برای پرداخت چک‌های حساب‌های مزبور، وجود دو امضا که قبلاً به بانک معرفی شده، لازم است.

فرض کنید شخصی مؤسسه‌ای دارد و فردی را در سمت حسابدار مؤسسه استخدام می‌کند. یک حساب دوامضایی باز می‌کند و امضای خود و حسابدار را برای پرداخت چک‌های مؤسسه به بانک معرفی می‌کند. سپس دسته‌چک مؤسسه، کلید و رمز گاو صندوق، مهر مؤسسه و کلید اتاق حسابداری را به او می‌دهد تا مشغول کار شود؛ اما در همان آغاز با او قرار می‌گذارد که حق ندارد هیچ چکی را بنویسد و امضا کند، مگر اینکه رئیس روی سند مربوط، دستور پرداخت آن را نوشته باشد؛ در آن صورت حسابدار حق دارد در قبال آن سند، چکی بنویسد و امضای او را هم بکند و نزد رئیس بفرستد تا آن را کنترل کند و اگر با پرداخت آن موافق بود، امضای دوم را روی چک بگذارد و آنگاه چک به طلبکار تحویل شود تا پولش را از بانک دریافت کند.

حسابدار با این قرار که حق ندارد بدون سند حاوی دستور رئیس و یا خلاف دستوری که رئیس ذیل سند داده است چکی صادر کند، مشغول کار می‌شود. اولین سندی که رئیس ذیل آن دستور پرداخت داده است روی میز کار حسابدار می‌آید؛ مثلاً سندی به مبلغ یکصد هزار تومان، مربوط به مطالبات شخصی به نام حسن. حسابدار ابتدا پرداخت را روی برگه‌ی چک طراحی می‌کند و مشخص می‌نماید در چه تاریخی، چه مبلغی، به چه شخصی پرداخت شود؛ مثلاً می‌نویسد در تاریخ یازده دی‌ماه سال هزار و سیصد و نود و یک، مبلغ یکصد هزار تومان در وجه آقای حسن پرداخت شود. سپس زیر آن را امضا می‌کند؛ یعنی اجرای آن طرح را تأیید و تصدیق می‌کند. اما این چک هنوز قابل وصول نیست؛ چون به امضای دوم نیاز دارد. حسابدار چک را همراه سند دستور پرداخت، به اتاق رئیس برمی‌گرداند. رئیس هم چک و سند پیوست آن را نگاه می‌کند و می‌بیند هم خودش دستور داده است و هم با سیاست‌های مالی کلی

مؤسسه مخالفتی ندارد و در مجموع پرداخت آن بلامانع است؛ لذا امضای دوم را پای چک می‌گذارد و حالا آقای حسن می‌تواند آن را نقد کند.

اکنون راجع به این چک سه سؤال مطرح است.

۱. سهم حسابدار از پرداخت‌هایی که از حساب دوامضایی مؤسسه انجام می‌شود چقدر است؟ آیا ممکن است پولی از این حساب پرداخت شود و حسابدار در آن هیچ نقشی نداشته باشد؟ خیر؛ تا حسابدار چکی ننویسد و امضای اول را پای آن نگذارد، چکی در میان نخواهد بود تا پرداخت شود. پس حسابدار در پرداخت‌هایی که از این حساب انجام می‌شود هیچ‌کاره نیست. آیا الزاماً هر چکی که حسابدار بنویسد و امضا کند، پرداخت خواهد شد؟ خیر؛ تا رئیس امضای دوم را پای آن چک نگذارد و تأیید نکند، پرداخت نمی‌شود. پس حسابدار در پرداخت‌هایی که از این حساب انجام می‌شود، همه‌کاره نیست. نقش حسابدار چیزی بین این دو است؛ نه هیچ‌کاره است که بدون اقدام او پول پرداخت شود و نه همه‌کاره است که فقط با امضای او چک پرداخت شود.

باید توجه داشت که حضور این شخص در مؤسسه و داشتن سمت حسابدار و برخورداری از اختیارات آن سمت، هر لحظه به خواست رئیس مؤسسه وابسته است و به محض اینکه نظر رئیس تغییر کند، اختیارات و سمت حسابداری از او سلب می‌شود یا از مجموعه‌ی مؤسسه بیرون رانده می‌شود. بنابراین درعین تأکید بر نقش حسابدار، نباید او را در عرض و در ردیف رئیس مؤسسه به‌شمار آورد.

۲. فرض کنید رئیس دستور پرداخت سند یکصد هزار تومانی را بدهد، اما حسابدار به جای صد هزار تومان، چک را یک میلیون تومان، یعنی ده برابر بنویسد و امضای اوّل را بکند و چک را همراه سند، برای امضای دوم نزد رئیس بفرستد. رئیس سندی را که دستور پرداخت آن را داده است نگاه می‌کند و می‌بیند حسابدار مبلغ را ده برابر نوشته است؛ با خود می‌گوید این حسابدار یا سر به هوا و بی‌دقت است که مبلغ را ده برابر نوشته؛ یا خدای نکرده دستش کج است؛ می‌پندارد من حواسم نیست و امضای دوم را می‌کنم؛ بعد او پول را با کسی که چک در وجه اوست، تقسیم می‌کند. تخلف حسابدار از دید رئیس محرز است. براساس شرح وظایفی که روز استخدام به حسابدار ابلاغ شد، اجازه نداشت مغایر سندی که رئیس دستور داده است چکی بنویسد؛ اما رئیس چک را خط نمی‌زند و باطل نمی‌کند؛ روی میز کارش را نگاه می‌کند تا ببیند آیا سند دیگری حاکی از مطالبات آقای حسن وجود دارد که به حسابداری ارجاع نکرده باشد. می‌بیند چند سند وجود دارد که ایرادی هم ندارند و پرداخت آنها بلامانع است و مبلغ آنها روی هم نه صد هزار تومان است. حسابدار از وجود این مطالبات کوچکترین اطلاعی ندارد. رئیس می‌بیند یکصد هزار تومانی که قبلاً دستور پرداخت آن را داده بود، با این نه صد هزار تومان، یک میلیون تومان می‌شود و چکی هم که حسابدار نوشته است یک میلیون تومان است؛ لذا پرداخت مبلغ چک را به آقای حسن بلامانع می‌بیند و امضای دوم را می‌کند و امکان پرداخت چکی را که حسابدار نوشته بود فراهم می‌سازد.

اکنون باید دید بعد از اینکه خود رئیس امضای دوم را پای چک گذاشت و آقای حسن پول را دریافت کرد، جا دارد حسابدار را احضار کند و بگوید این چه طرز کار کردن است؟ چرا چک را ده برابر سند نوشته‌ای؟ آیا جا دارد و عادلانه است که حسابدار را توبیخ و تنبیه کند؟ آیا

حسابدار برای توجیه کار خود می‌تواند بگوید، اگر نمی‌خواستید آن چک پرداخت شود، چرا خودتان امضای دوم را کردید؟ قطعاً نه. اولاً رئیس مؤسسه ملزم نیست در مورد دلایل اقداماتش به کارمند خود توضیح دهد. رئیس بنا به دلایلی که فقط خودش مطلع بود، پرداخت این پول را بلامانع دانست؛ اما حسابدار مجاز نبود خلاف سندی که رئیس دستور پرداخت آن را داده بود، چک بنویسد. مؤسسه متعلق به رئیس است. فرض کنید رئیس دوست داشته باشد و دلش بخواهد نهمصد هزار تومان بلاعوض به آقای حسن بدهد؛ ایرادی ندارد و کسی نمی‌تواند مدعی او شود. اما حسابدار حق نداشت ده برابر سندی که رئیس دستور داده بود، چک بنویسد. بنابراین امضای رئیس رافع مسؤولیت حسابدار نیست و او باید تبعات تخلف خود را متقبل و متحمل شود.

۳. اگر کسی از بیرون به پرداخت‌های این مؤسسه نگاه کند، فی‌الواقع چه کسی به آقای حسن پول می‌دهد؟ حسابدار یا رئیس؟ واضح است که پرداخت‌ها کار رئیس و صاحب مؤسسه است. حسابدار یک کارمند است که تنها یکی از مراحل اداری پرداخت را انجام می‌دهد و صاحب و رئیس مؤسسه است که به اشخاص پول می‌دهد.

پرسش: آیا حسابدار با نوشتن چک یک میلیونی، روی تصمیم رئیس اثر نگذاشت؟ چون رئیس قصد نداشت باقی مطالبات آقای حسن را آن موقع بپردازد.

پاسخ: خیر؛ چون اگر رئیس چنین قصدی نداشت، می‌توانست چک یک میلیونی را امضا نکند. اگر سند دیگری حاکی از بقیه‌ی مطالبات آقای حسن روی میز رئیس نبود، امضای دوم را نمی‌کرد. آنچه سبب امضای چک شد، اطلاعاتی بود که اختصاصاً در اختیار رئیس مؤسسه

بود. اگر آقای حسن چنان مطالباتی داشت و نظر رئیس هم بر پرداخت آنها بود، ولی حسابدار این چک یک میلیونی را نمی‌نوشت، با دستور رئیس، در قالب چک‌های دیگری همان روز به آقای حسن پرداخت می‌شد. در نتیجه کار حسابدار در تصمیم رئیس بر پرداخت طلب آقای حسن در آن روز تأثیری نداشت.

مثالی دیگر

نامه‌ای به اداره یا مؤسسه‌ای می‌رسد. رئیس در زمینه‌ی نحوه‌ی پاسخ به نامه، ذیل آن رهنمود می‌دهد و به یکی از کارمندانش ارجاع می‌کند تا پس از تهیه‌ی پیشنهادی پاسخ و تایپ و امضای نسخه‌ی دوم، آن را نزد رئیس بیاورد. اگر رئیس با پاسخ تهیه‌شده موافق باشد، آن را امضا می‌کند تا برای شخص یا سازمانی که نامه را فرستاده بود، ارسال شود. با اندکی تأمل می‌توان دریافت سه نکته‌ای که در مورد چک بیان شد، در مورد پاسخ نامه نیز صدق می‌کند. از جمله اینکه گرچه کارمند متن پاسخ را تهیه و نسخه‌ی دوم آن را امضا می‌کند و سپس رئیس نسخه‌ی اصلی آن را امضا می‌کند؛ با این حال آنچه در نامه آمده است، پاسخ رئیس است که به شخص یا سازمان مقابل اعلام می‌شود؛ نه نظر کارمند. کارمند فقط یک مرحله‌ی اداری تهیه‌ی نامه را انجام داد.

فعل اختیاری انسان

فعل اختیاری انسان چیزی شبیه همان چک دوامضایی یا نامه‌ی اداری است. گفتیم، وقتی انسان می‌خواهد عملی را انجام دهد، ابتدا آن را در ذهن خود طراحی می‌کند. طراحی عمل در

ذهن تصوّر نامیده می‌شود. مثلاً دانشجویی که امروز در دانشگاه کلاس دارد، ابتدا در خانه، حضور در دانشگاه و کلاس را در ذهن خود تصوّر می‌کند؛ سپس مصمّم می‌شود این طرح را عملی کند؛ این هم تصدیق است. نقش او در تصوّر و تصمیم به حضور در کلاس، مثل نوشتن و امضای اوّل چک به دست حسابدار است. آیا به‌صرف تصمیم او، این عمل در خارج انجام می‌شود؟ قطعاً نه. تحقّق خارجی عزم و نیت در قالب عمل، منوط به اذن تکوینی الهی است؛ یعنی خدا باید به عملی شدن آن، اذن و امکان دهد تا اجرا شود. به بیان دیگر امضای دومی لازم است؛ اگر خدا امضای دوم را که اذن تکوینی است، پای چک عمل بگذارد، عمل تحقّق خارجی پیدا می‌کند.

هر سه نکته‌ای که راجع به چک گفتیم، در مورد فعل اختیاری انسان صادق است:

۱. نه جبر و نه تفویض؛ اختیار

سهم انسان در عمل اختیاری که از او سر می‌زند چقدر است؟ آیا می‌توان یک عمل اختیاری را تصوّر کرد که شخصی که آن عمل از او سر می‌زند در آن نقش نداشته باشد؟ خیر؛ ابتدا باید عمل در ذهن انسان طرّاحی شود و بعد شخص به اجرای آن مصمّم شود تا عمل واقع شود. پس انسان در اعمال اختیاری که از او صادر می‌شود، هیچ‌کاره نیست. آیا هر عملی که انسان به انجام آن مصمّم شد، الزاماً انجام می‌شود؟ خیر؛ فقط در صورتی که خدا امکان اجرا شدن به آن بدهد، در جهان خارج محقّق می‌شود. پس انسان در فعلی که از او صادر می‌شود، همه‌کاره نیست. نقش انسان در فعل اختیاری‌یی که از او سر می‌زند چیزی است بین همه‌کاره بودن و هیچ‌کاره بودن.

امام جعفر صادق علیه السلام فرمودند: **لا جبرَ و لا تفویضَ بل امرٌ بینَ امرین**^۱: نه جبر است و نه تفویض؛ بلکه چیزی بین این دو است. نه جبر است که انسان در عملش هیچ‌کاره باشد و نه تفویض که همه‌ی کار به انسان واگذار شده و همه‌کاره باشد. این معنی اختیار انسان است.^۲

باید توجه داشت که وجود و بقای انسان و برخورداری وی از اختیار و قدرت تصمیم‌گیری آزاد، هر لحظه به خواست و مشیت الهی وابسته است و به محض اینکه خواست و مشیت خداوند تغییر کند، آن اختیار و قدرت از انسان سلب می‌شود و یا هستی و بودن او خاتمه می‌یابد. بنابراین در عین تأکید بر اختیار و نقش انسان در تصمیم‌گیری، نباید وجود و نقش وی را در عرض و در ردیف خداوند به‌شمار آورد.

۱. کلینی، کافی، ج ۱، ص ۱۶؛ مجلسی، بحارالانوار، ج ۴، ص ۱۹۷.

۲. برای درک بهتر اختیار انسان، بین جبر یا هیچ‌کاره و تفویض یا همه‌کاره بودن، چند مثال دیگر می‌آوریم.

الف. شخصی را در نظر بگیرید که آینه‌ای به‌دست دارد و شخص دیگری با نورافکن، درون آینه‌ی او نور می‌تاباند. شخصی که آینه به‌دست دارد، با چرخاندن آینه، نور منعکس شده در آن را به هر نقطه‌ای که بخواهد می‌اندازد؛ ولی کسی که نورافکن به‌دست اوست، اگر نخواهد انعکاس نور به نقطه‌ای بیفتد، می‌تواند نورافکن را خاموش یا به جهت دیگری منحرف کند و در نتیجه نوری در آینه نماند که نفر اول، آن را به نقطه‌ی مذکور بتاباند. نقش کسی که آینه به‌دست اوست در روشن شدن نقاط، چیزی بین همه‌کاره و هیچ‌کاره بودن است.

ب. فردی را تصور کنید که نورافکنی به‌دست دارد و نور آن را به نقاط مختلف می‌تاباند؛ و نفر دومی را که کلید روشن و خاموش‌کننده‌ی نورافکن در اختیار اوست. اگر نفر دوم نخواهد فرد اول به نقطه‌ای نور بتاباند، می‌تواند با کلید، برق را قطع و نورافکن را خاموش کند. نقش فرد اول در روشن شدن نقاط با نور نورافکن، چیزی بین همه‌کاره و هیچ‌کاره بودن است.

ج. فردی را در نظر آورید که سرِ شلنگ آبی را در اختیار دارد و به هر نقطه‌ای که بخواهد آب می‌پاشد؛ و فرد دومی را که کنترل شیر آب متصل به شلنگ را در اختیار دارد و چنانچه نخواهد نفر اول به نقطه‌ای آب بپاشد، می‌تواند شیر آب را ببندد و جریان آب شلنگ را قطع کند. نقش کسی که سرِ شلنگ به‌دست اوست در پاشیده شدن آب به نقاط، چیزی بین همه‌کاره و هیچ‌کاره بودن است.

۲. اذن تکوینی الهی رافع مسؤولیت انسان نیست.

وقتی حسابدار چکی مغایر دستور رئیس صادر می‌کرد و رئیس هم به دلیل اطلاعات ویژه‌ای که داشت و حسابدار از آن بی‌اطلاع بود، آن چک را امضا می‌کرد و پرداخت می‌شد، امضای رئیس رافع مسؤولیت کارمند نبود.

همان‌طور که رئیس مؤسسه حسابدار را استخدام کرد و این اختیارات را به او داد و قرارها را با او گذارد، و اگر او نمی‌خواست، اساساً حسابداری در کار نبود، انسان را هم خدای متعال خلق کرده است و خودش به انسان اختیار داده و به او گفته است: ای انسان! تو فقط حق داری چنین تصمیم‌هایی را بگیری. تصمیم‌های دارای اذن تشریحی اینها هستند و سایر تصمیم‌ها فاقد اذن تشریحی‌اند.

مثل حسابدار که مجاز نبود ده برابر سند چک بنویسد، اما نوشت و رئیس هم امضا کرد، انسان نیز اگر برخلاف دستور الهی تصمیمی بگیرد که فاقد اذن تشریحی و غیرمجاز باشد، ممکن است خدای متعال به آن تصمیم، اذن تکوینی و امکان عملی شدن دهد و به صورت یک عمل خارجی درآید. با وجود این، آیا منطقی و عادلانه است و جا دارد خدا به آن بنده بگوید، درحالی که به تو اعلام کرده بودم این تصمیم مجاز نیست، چرا چنین تصمیمی گرفتی؟ درمورد تصمیم گناه و خلاف شرعی که به یک عمل خارجی منجر شده است، با اینکه خدا خودش امکان و اذن تکوینی داده و امضا کرده است تا آن عمل در خارج تحقق پیدا کند، آیا منطقی و عادلانه است و جا دارد بنده را مؤاخذه کند که مگر نگفته بودم این تصمیم حرام و غیرمجاز است؟! آیا اذن تکوینی خداوند بر تحقق خارجی تصمیم انسان، مسؤولیت انسان را نسبت به تصمیم غیرمجاز و فاقد اذن تشریحی که آزادانه گرفته است، رفع می‌کند؟ هرگز!

بنده نمی‌تواند به خدا بگوید چرا خودت اذن تکوینی دادی؟ اگر نمی‌خواستی آن عمل خلاف شرع انجام شود، به عملی شدن تصمیم من اذن تکوینی نمی‌دادی؛ پس من مسؤولیتی ندارم. چون اولاً خدا موظف نیست در مورد چرایی کارهایش به بنده‌اش پاسخگو باشد^۳؛ همان‌طور که رئیس شرکت موظف نیست در مورد کارهایش به کارمندان پاسخگو باشد. ثانیاً اذن تکوینی الهی بر تحقق خارجی یک تصمیم خلاف، گرفتن آن تصمیم خلاف توسط شخص را توجیه نمی‌کند و مسؤولیت او را در پیشگاه خداوند در قبال آن تصمیم منتفی نمی‌سازد؛ همان‌طور که در موضوع چک، رئیس به دلیل اطلاعات خاص خود مصلحت دانست و با امضای خود امکان داد آن چک پرداخت شود، و امضای رئیس رافع مسؤولیت حسابدار نبود. مضافاً بر اینکه وقتی فردی تصمیم خلاف می‌گیرد، مشخص نیست خداوند به آن امکان عملی شدن و اذن تکوینی خواهد داد یا خیر؛ تا شخص پس از عملی شدن آن، در توجیه علت اخذ تصمیم خلاف شرع خود، به اذن تکوینی الهی استناد کند.

فرض کنید کسی تصمیم می‌گیرد، دزدی کند تا از این راه حرام پولی برای عیاشی به دست آورد. خانه‌ای را برای دزدی نشان می‌کند. خداوند می‌بیند و می‌داند که در این خانه خانواده‌ای هستند که مدت‌ها خیلی صمیمی و بامحبت زندگی می‌کردند؛ اما اخیراً یک فامیل پولدارشان مُرده و پولی به آنها ارث رسیده است و همین پول مایه‌ی اختلاف این زن و شوهر شده است. مثلاً یکی می‌گوید با این پول به سفر دور دنیا برویم و دیگری می‌گوید ما خانه نداریم و بهتر است با آن خانه بخیریم. خدای متعال می‌بیند از یک سو اختلاف سلیقه بر سر این قضیه به قهر و کدورت شدید بین زن و شوهر منجر شده است و زندگی مشترک آنها را در معرض تلاشی

۳. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۲۳.

قرار داده است و ازسوی دیگر دزد هم همین خانه را برای دزدی نشان کرده است. خدا به تصمیم خلاف شرع این دزد برای دستیابی به پول حرام، امکان عملی شدن می‌دهد و او موفق می‌شود به خانه‌ی آن زوج دستبرد بزند و پولی را که بر سر نحوه‌ی خرج کردن آن نزاع برپا شده بود، بدزدد و با خود ببرد.

فردا صبح آن زن و شوهر بیدار می‌شوند تا در ادامه‌ی دعوایی که بر سر پول داشتند، برای جدایی و طلاق اقدام کنند؛ اما متوجه می‌شوند پولی در کار نیست و دزد آن را برده است! با ازمیان برداشته شدن چیزی که بر سر آن دعوا داشتند، درنهایت با هم آشتی می‌کنند و آن خانواده از متلاشی شدن نجات پیدا می‌کند.

خدای متعال با اطلاعی که اختصاصاً از این جریان داشت و می‌دانست این پول در این خانواده مایه‌ی فتنه شده است، مصلحت دید که آن دزد در عملی ساختن تصمیم نامشروعش موفق شود؛ ولی دزد که از این مسائل خبر نداشت و برای حل مشکلات آن خانواده تصمیم به دزدی نگرفته بود. اینکه خداوند باتوجه‌به اطلاعات فوق‌العاده و اختصاصی خود، تحقق عمل دزد را مصلحت دانست، مسؤولیت دزد را نسبت به تصمیمی که برای کسب پول حرام گرفته است، رفع نمی‌کند. او درقبال آن تصمیم خلاف شرع مسؤول و مستحق مجازات است.

پرسش: چرا خدا به یک تصمیم سوء امکان عملی شدن می‌دهد و به دیگری نمی‌دهد؟

پاسخ: خدا عملی شدن یک تصمیم را در جهان خارج به مصلحت دیده و دیگری را ندیده

است.

پرسش: گرچه در جهان خارج مصلحتی وجود داشته است؛ اما برای این دو نفر، آیا عدالت خدا نقض نمی‌شود که یکی را در کار خلاف موقت نساخته و با او به فضل رفتار می‌کند و دیگری را موقت کرده و با او به عدل رفتار می‌کند؟

پاسخ: فضل فراتر از عدل است. عدالت این است که طلب هر کس را به او بدهند. فضل این است که شما طلبی ندارید؛ اما من به شما یک هدیه می‌دهم. وقتی به شما هدیه‌ای دادم و به دیگری ندادم، به دیگری ظلم نکرده‌ام. ظلم وقتی است که طلب و حقّ او را ندهم. این هدیه است؛ نه طلب. البته اگر بگویید آیا حکمتی در آن است؟ بله؛ ولی عدالت با حکمت فرق دارد. خدا حکیم است؛ حتماً حکمتی بود که به یکی هدیه داد و به دیگری نداد؛ اما این عدالت را نقض نمی‌کند. عدالت یعنی: **إِعْطَاءُ كُلِّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ**^۴. اگر حقّی نداشتید و چیزی به شما ندادم، ظلم نکرده‌ام.

۳. حوادث و موقعیتهایی که به دست انسان‌ها پدید می‌آید، کار خداست.

اگر کسی از بیرون به پرداخت‌های مؤسسه نگاه می‌کرد، می‌دید که پرداخت‌ها کار رئیس مؤسسه است. اگر کسی از بیرون به این دزدی نگاه کند، آن را کار چه کسی می‌داند؟ آیا این هم کار خداست؟

همان‌طور که رئیس مؤسسه خودش تصمیم گرفته بود که کسی به نام حسابدار در مؤسسه وجود داشته باشد؛ و آن وظایف و اختیارات را خودش به او سپرده بود، خداوند هم خود تصمیم

۴. حرّ عاملی، وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۲۲۲: قال رسول الله ﷺ: **إِنَّ اللَّهَ... أَعْطَى كُلَّ ذِي حَقٍّ حَقَّهُ**: همانا خداوند حقّ هر صاحب حقّی را به او عطا کرد.

گرفته است انسان را در قالب موجودی برخوردار از اختیار خلق کند؛ سپس خود تصمیم‌های مجاز و غیرمجاز را تعیین و به او اعلام کرده است. پس همان‌طور که در آن مؤسسه پرداخت‌ها کار رئیس بود و حسابدار فقط یک مرحله از روال اداری کار پرداخت را انجام می‌داد و پولی از خود نداشت که به کسی بدهد، آنچه هم در جهان خارج تحقق پیدا می‌کند، کار خداست.

خدا بود که آن پول را از آن خانواده بیرون آورد و فتنه را خواباند. آن عمل خارجی کار خداست. آنچه بد، زشت و قابل نکوهش است، تصمیم خلاف شرع دزد است. تصمیم دزد زشت است و فقط همین تصمیم، کار اوست؛ اما فعل خارجی که اتفاق افتاد کار خداست و خیر است. خدا خواست آن پول از آن خانه و خانواده خارج شود و او بود که جلوی متلاشی شدن خانواده را گرفت.

پرسش: آیا خدا مسؤول این حوادث است؟

پاسخ: مسؤول یعنی مورد سؤال؛ خداوند مورد سؤال واقع نمی‌شود^۵؛ اما کار، کار خداست و متوجه خداست. خدا بود که پول را از آن خانه بیرون آورد. تصمیم بد متعلق به دزد است که تبعات آن را هم متحمل می‌شود و عذاب می‌بیند؛ اما عملی که در خارج واقع شد، عین خیر بود.

بنابراین نکته‌ی مهم این است که در فعل اختیاری انسان، بخشی که به صورت عمل خارجی دیده می‌شود، از تصمیم درونی فرد جداست و کار انسان نیست؛ کار خداست. این درست خلاف

۵. سوره‌ی انبیاء، آیه‌ی ۲۳.

چیزی است که ابتدای بحث تصوّر می‌شد. تصوّر بر این بود که کارهایی که دیگران می‌کنند، چون می‌دانند چه می‌کنند، و چون خودشان تصمیم گرفته‌اند آن را انجام دهند، کار خود آنهاست. اکنون دریافتیم که چنین نیست. هرکاری که به‌دست انسان‌ها نسبت به دیگران انجام می‌شود، کار خداست. در نتیجه حوادثی هم که به‌دست انسان‌های دیگر در زندگی ما رخ می‌دهد، یا موقعیت‌هایی که از طریق انسان‌های آگاه و مختار در زندگی ما پیش می‌آید، در واقع کار خداست.

حادثه آفرینی جز خدا وجود ندارد.

باتوجه به آنچه از آغاز مبحث تاکنون گفته شد، می‌توان دریافت که تمامی حوادث و موقعیت‌هایی که در زندگی انسان پیش می‌آید، چه از طریق عوامل غیرذی‌شعور و غیرمختار، مثل عوامل طبیعی، و چه از طریق عوامل ذی‌شعور و مختار، مثل انسان‌ها، همه کار خداست. خداست که از طریق عوامل طبیعی یا به‌دست انسان‌های دیگر، این حوادث را در زندگی ما پیش می‌آورد. غیرخدا احدی در زندگی ما کاره‌ای نیست. این به‌معنی جبری بودن نیست. اختیار انسان در تصمیم‌هایی که می‌گیرد برجاست؛ مسؤولیت انسان در قبال تصمیم‌هایی که می‌گیرد برجاست؛ و همچنین استحقاق کیفر و پاداش الهی همه برجاست. با محفوظ بودن همه‌ی آنها، آنچه از حوادث و موقعیت‌ها، به‌دست عوامل انسانی یا طبیعی، در زندگی ما رخ می‌دهد، کار خداست و لاغیر. همان‌طور که حافظ گفته است و برخی به‌غلط او را جبری مسلک دانسته‌اند:

گر رنج پیشت آید و گر راحت ای حکیم

نسبت مکن به غیر که اینها خدا کند

هر رنج یا راحتی که در زندگی پیش می‌آید، به غیر خدا نسبت ندهید؛ همه را خدا می‌کند؛

چه از طریق عوامل طبیعی، چه از طریق عوامل انسانی.

پرسش: چند درصد کار به عهده‌ی خداست؟

پاسخ: صد درصد به عهده‌ی خداست. یک میلیاردم هم کار غیر خدا نیست. جز خدا احدی در

زندگی انسان مؤثر نیست: **لَا مُؤَثِّرَ فِي الْوُجُودِ إِلَّا اللَّهُ**.

پرسش: پس انسان هیچ‌کاره است؟

پاسخ: انسان در تصمیم‌ش صد درصد همه‌کاره و صد درصد مستحق پاداش یا کیفر است؛

اما وقتی آن تصمیم به عمل تبدیل شد، دیگر به او ربطی ندارد؛ چراکه تحقق عمل در بیرون

منوط به اذن تکوینی و کار خدا و منسوب به خداست و به انسان هیچ ربطی ندارد. یعنی وقتی

آن عمل به صورت یک حادثه به شخص مقابل رسید، کار خداست. وقتی تصمیم درون فرد

شکل می‌گیرد، با اختیار او شکل می‌گیرد و خود او مسؤول تصمیم‌هایش است و پاداش یا کیفر

تصمیم‌هایش را از خدا می‌گیرد؛ تصمیم مال آن فرد است؛ اما حادثه‌ی خارجی که به شخص

مقابل می‌رسد، کار خداست.

۶. صدوق، التوحید، پاورقی ص ۶۸.

احدی غیر خدا در زندگی ما کاره‌ای نیست. هرچیز به دست انسان می‌رسد خدا رسانده است و هرچیز از دست او می‌رود، خدا برده است.

امیرالمؤمنین علیه السلام در مناجات شعبانیه به خداوند عرضه می‌دارند: **إِلٰهِي بِيَدِكَ لَا بِيَدِ**

غَيْرِكَ زِيَادَتِي وَ نَقْصِي وَ نَفْعِي وَ ضَرِّي؛^۷ خدایا به دست توست و دست احدی غیر تو نیست؛

هرچه به دست آورم، گرچه از طریق انسان‌های دیگر به من برسد، درواقع تویی که آن را به زندگی من وارد کرده‌ای؛ و هرچه از دستم برود، گرچه دزد یا هر عامل دیگری آن را از زندگی من خارج کند، درواقع تویی که آن را از زندگی من خارج ساخته‌ای؛ و وقتی سودی به من می‌رسد، تویی که آن سود را به من می‌رسانی؛ و وقتی خسارتی به من وارد می‌شود و ضرری به من می‌رسد، تویی که آن ضرر را به من وارد می‌سازی.

در قرآن نیز می‌خوانیم: **قُلِ اللّٰهُمَّ مَالِكَ الْمُلْكِ تُؤْتِي الْمُلْكَ مَنْ تَشَاءُ وَ تَنْزِعُ الْمُلْكَ مِمَّنْ**

تَشَاءُ وَ تُعْزِزُ مَنْ تَشَاءُ وَ تَذِلُّ مَنْ تَشَاءُ بِيَدِكَ الْخَيْرُ؛^۸ بگو خدایا تو صاحب فرمانروایی هستی (تو

صاحب عالم مملکی)؛ به هرکه بخواهی فرمانروایی و ریاست می‌بخشی و از هرکه بخواهی قدرت و

فرمانروایی را می‌گیری؛ هرکه را بخواهی عزیز می‌کنی و هرکه را بخواهی خوار می‌کنی؛ خیر

فقط به دست توست. همه به دست خداست و دست خدا هم خیر است. در زندگی احدی را

غیر خدا نبینیم و کاره‌ای ندانیم.^۹

۷. مجلسی، بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۹۶؛ سیدبن طاووس، اقبال‌الاعمال، ص ۶۸۵.

۸. سوره آل عمران، آیه ۲۶.

۹. برای آشنایی بیشتر با آیات و احادیث حاوی آموزه توحید افعالی، نگاه کنید به: مهدی طیب، شراب طهور، ص ۱۳۲-۱۳۷.

پرسش: چرا تصمیم و نیت ما مستحق پاداش و کیفر است؛ اما عملی که خدا در خارج محقق می‌کند، مستحق پاداش و کیفر نیست؟ چگونه خدا خودش اراده می‌کند که عمل بد محقق شود؟

پاسخ: اینکه خداوند به سبب کارهایش مستحق کیفر یا پاداش باشد، سخن درستی نیست. خدا در برابر چه کسی مسؤول باشد و چه کسی به او پاداش و کیفر دهد؟ آنچه خداوند می‌کند این است که می‌فرماید این کار درست است، بکن و این کار غلط است، نکن. مثلاً غذای سالم بخور؛ غذای مسموم نخور. شما می‌توانید غذای سالم بخورید و قوی شوید؛ یا غذای مسموم بخورید و مریض شوید. درست است که غذا را خدا خلق کرده است؛ اما خدا راهنمایی کرده که چه بخوریم و چه نخوریم؛ شما هستید که آزادانه تصمیم می‌گیرید بخورید یا نخورید و تبعات تصمیم خودتان را متحمل می‌شوید. ضمناً آنچه خداوند اراده می‌کند عملی شود بد نیست و خیر محض است؛ نیت و تصمیم ما بر انجام آن بد است.^{۱۰} قبول و پذیرش و اعتراف به آنچه می‌گوییم دشوار است. آنچه اینجا می‌گوییم، شکستن باوری است که یک عمر در اهل طبیعت شکل گرفته است که خدا را نمی‌بینند و غیرخدا را می‌بینند. ما درصددیم غیرخدا را پاک کنیم و فقط خدا را در زندگی ببینیم. کار ساده‌ای نیست؛ بسیار دشوار است که انسان غیرخدا را نبیند؛ ولی به خواست خدا انجام خواهد شد.

۱۰. این نکته را در بخش‌های بعدی روشن خواهیم ساخت.

آثار و نتایج نگاه توحیدی

بنابر آنچه تاکنون روشن شد، اگر کسی در زندگی خود از چیزی دلخور است، درواقع از خدا دلخور است. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرمایند: **مَنْ أَصْبَحَ عَلَى الدُّنْيَا حَزِينًا فَقَدْ أَصْبَحَ عَلَى اللَّهِ سَاخِطًا:** کسی که صبح کند درحالی که از وضعیت زندگی دنیوی خود محزون است؛ همانا درحالی صبح کرده که بر خداوند غضبناک است. مثلاً کسی با خود بگوید این چه وضعی است؟ نه پول دارم؛ نه شغل؛ نه قیافه...؛ او درحقیقت ازدست‌خدايي که این وضعیت را ایجاد کرده غضبناک است؛ زیرا وضعیت دنیوی او را کسی جز خدا ایجاد نکرده است. **وَمَنْ أَصْبَحَ يَشْكُو مُصِيبَةً نَزَلَتْ بِهِ فَإِنَّمَا يَشْكُو رَبَّهُ!** و هرکس صبح کند درحالی که از مصیبتی که به او وارد شده شاکی است، درواقع ازدست‌خدا شاکی است. چنین کسی باید به دادگستری برود؛ برگه‌ی عرض‌حال بگیرد و علیه خدا دادخواست بدهد! چون غیرخدا کسی در زندگی او کاره‌ای نبوده است.

تلقین مکرر به خویشتن

اکنون که از نظر عقلی فهمیدیم و دانستیم غیرخدا احدی در زندگی ما کاره‌ای نیست، برای رسیدن به باور قلبی، این مطلب را درکنار حوادث زندگی به خود یادآور شویم. از این لحظه به بعد هر رخدادی برایمان پیش آمد، چه ازطریق علل و عوامل غیرذی‌شعور و طبیعی و چه ازطریق علل و عوامل ذی‌شعور مثل انسان‌ها، به خود بگوییم کار خداست. اگر این مطلب را کراراً به خود تلقین کنیم، کم‌کم این تصدیق عقلی به باور قلبی تبدیل می‌شود. وقتی باور

۱۱. مجلسی، بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۱۱۸.

قلبی‌مان شد که احدی غیرخدا در زندگی ما کاره‌ای نیست، تغییرات بسیاری در ما ایجاد می‌شود. وقتی یقین کردیم که جز خدا احدی نمی‌تواند به ما سودی برساند، پس طمع بستن به غیرخدا یعنی چه؟ وقتی غیرخدا احدی نمی‌تواند به ما ضرری برساند، پس ترسیدن از غیرخدایی که هیچ ضرری نمی‌تواند بزند چه معنی دارد؟ امید بستن به کسی که کاره‌ای نیست، یا بیم داشتن از کسی که کاره‌ای نیست، بی‌معنی و غیرمنطقی می‌شود. اگر باور کنیم که غیرخدا احدی در زندگی ما کاره‌ای نیست، دیگر نه به غیرخدا دل می‌بندیم و تکیه می‌کنیم، نه چشم طمع به غیرخدا خواهیم داشت و نه ترس و نگرانی از غیرخدا خواهیم داشت. به قول سعدی:

چه شمشیر هندی نهی بر سرش

موحد چه در پای ریزی زرش

بر این است بنیاد توحید و بس

امید و هراسش نباشد ز کس

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ وَعَجِّلْ فَرَجَهُمْ

